



رؤیاهای ناصر الدین شاه

پدیدآورده (ها) : قاضیها، فاطمه

کتابداری، آرشیو و نسخه پژوهی :: گنجینه اسناد :: بهار و تابستان 1381 - شماره 45 و 46
از 28 تا 39

آدرس ثابت : <http://www.noormags.ir/view/fa/articlepage/92367>

دانلود شده توسط : سارا سلطانی

تاریخ دانلود : 16/08/1395

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) جهت ارائه مجلات عرضه شده در پایگاه، مجوز لازم را از صاحبان مجلات، دریافت نموده است، بر این اساس همه حقوق مادی برآمده از ورود اطلاعات مقالات، مجلات و تألیفات موجود در پایگاه، متعلق به "مرکز نور" می باشد. بنابر این، هرگونه نشر و عرضه مقالات در قالب نوشتار و تصویر به صورت کاغذی و مانند آن، یا به صورت دیجیتالی که حاصل و بر گرفته از این پایگاه باشد، نیازمند کسب مجوز لازم، از صاحبان مجلات و مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) می باشد و تخلف از آن موجب پیگرد قانونی است. به منظور کسب اطلاعات بیشتر به صفحه [قوانین و مقررات](#) استفاده از پایگاه مجلات تخصصی نور مراجعه فرمائید.



پایگاه مجلات تخصصی نور

www.noormags.ir



فاطمه قاضیها

رؤیا از زمانهای بس قدیم توجه انسان را به خود کشانده است. پیشینیان آن را وسیله‌ای برای پیش‌بینی آینده می‌دانستند. در دوران جدید آن را نتیجه عوامل فیزیولوژیک یا دنباله افکار و خیالات روزانه و خلاصه از جنس خیال دانسته‌اند، منتها خیالی که هیچ عامل معارضی در برابر آن نمی‌آید. در صورتی که به نظر فروید رؤیا رابط بین خود آگاه و ناخود آگاه است، یعنی برزخی است بین حیات خود آگاه متفکری و معقول و روانه و حیات ناخود آگاه و به همین جهت با بررسی آن ممکن است به اسرار بسیاری برسد. چه خواب عبارت از توالی یک سلسله صورت‌های بی‌معنی بدون معنوی نیست، بلکه نماینده وادی ناخود آگاه و سمبل خاطرات گذشته و میل‌های واپس رانده (۱) است.

زیگموند فروید، روانکاو معروف اتریشی برخلاف پیشینیان که می‌خواستند بوسیله خواب به و فایع آینده پی ببرند، معتقد بود که به وسیله خواب اسرار گذشته را می‌توان کشف کرد. با تصریح بر این نکته که البته زبان خواب با زبان واقع خود آگاه متفاوت است و ترجمه و تفسیر لازم دارد، زیرا آنچه در ناخود آگاه است، معمولاً به صورت اصلی خود در خود آگاه ظاهر نمی‌شود، و با این که در عالم رؤیا سانسور به شدت بیداری و هشماری نیست، و بنابراین عامل سرخورده با لباس مهمل ظاهر می‌شود. خلاصه زبانی خاص است با علائم مخصوص و الفبای ویژه. و با زبان متداول مافوق است. پس بر طبق نظر فروید اگر به معنی رؤیایی بریم، می‌توانیم از شخصیت حقیقی خود یاد بگیران آگاه شویم و به همین جهت تعبیر خواب یکی از بهترین طریقه‌های روانکاری است. (۲) و به طور کلی می‌توان تعبیر رؤیا را شاهراه فهم و درک ضمیر ناخود آگاه و در نتیجه مهم‌ترین انگیزه‌های و رفتار طبیعی و یا غیر طبیعی انسان به شمار آورد، بنابراین رؤیا تظاهری است بیان کننده و با معنی از فعالیت روانی انسان که در حالت خواب ظاهر می‌شود. (۳)

در مورد موضوع مقاله حاضر، نگارنده که سالهاست در ارتباط با اسناد دوره قاجار و بالخصوص ناصرالدین شاه فعالیت دارم، هر از گاهی به رؤیاهایی که وی در حاشیه خاطرات و یادداشت‌نوشته‌های پراکنده خود بر جای گذاشته برخورد نموده و آنها را جمع‌آوری کرده‌ام که ذیلاً به نظر مطالعه‌کنندگان گرامی می‌رساند.

آنچه مسلم است او این رؤیاهای به دلیل اهمیت موضوع آنها و این که گاهی برای خود او هم غریب بوده است به رشته تحریر در آورده است و این بدان معنی نیست که خوابها و رؤیاهای یک پادشاه، همه از درجه اهمیت و الاهی برخوردارند. به طول مثال رؤیای اسارت بسمارک، صدراعظم شهیر آلمان که در آن زمان ابرقدرتی بوده، یا رؤیای مقابله با خصم نیرومندی چون روسیه به اتکای انبوه سربازان منتشل و آراسته، رؤیای دلدادگی متوفی و امثالهم مواردی است که آرزوی آن حتی در بیداری قادر بوده که سلطان صاحبقران را به فکر وادارد، این پنج رؤیا برای او منوال سیاسی (اسارت بسمارک)، عشق و حسرت (خواب جبران) و عنایت پروردگار (مربوط به استخاره) و غیره را به همراه داشته است که ذیلاً به شرح این رؤیاهای پراکنده می‌شود:



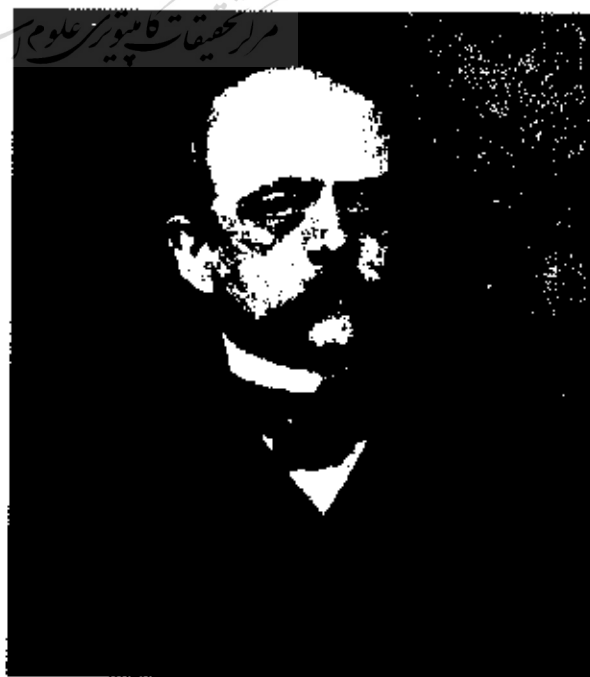
۱- رؤیای اسارت بیسمارک به دست ناصرالدین شاه

Otto von Bismark امپراطوری آلمان بود که در سال ۱۸۱۵م متولد شد، وی پس از تحصیل حقوق در دانشگاههای گوتینگن و برلین وارد فعالیتهای دولتی پروس شد و در سال ۱۸۵۱ به عنوان نماینده پروس در نشستها و مباحث امور فدرالی انتخاب شد. در سالهای ۱۸۵۹ و ۱۸۶۲ به ترتیب به عنوان سفیر به کشورهای روسیه و فرانسه اعزام شد، اما سفارت او در فرانسه، بیش از چند ماه طول نکشید و به برلین احضار و به عنوان نخست وزیر پروس خود را و قف اتحاد آلمان کرد. در سال ۱۸۶۶ اتریش را شکست داد و در سال ۱۸۷۱ بر فرانسه غلبه کرد (۴) و با شکست ناپلئون سوم در این جنگ در ووسای امپراتوری آلمان را اعلام کرد. (۵)

دو سال بعد از واقعه فوق یعنی در سال ۱۸۷۳ میلادی (۱۲۹۰ ه. ق) ناصرالدین شاه برای اولین بار به فرنگستان و طبعاً به آلمان سفر می کند و آن طور که خود در خاطرات مربوط به این سفر نقل می کند چندین بار با بیسمارک ملاقات داشته و در ضیافتی که در آن کشور به افتخار شاه ایران ترتیب داده می شد شاه با بیسمارک مجالست داشته است. (۶)

مخبر اسلطنه هدایت که پدرش علبقنی هدایت از طرف ناصرالدین شاه به بیسمارک معرفی شده بود در کتاب خاطرات و خطرات، بیسمارک را چنین معرفی می نماید:

بیسمارک اسم محلی است در آلمان، نجارا در آلمان به اسم موطن می خوانند یا رابطه فن (از اطوفن بیسمارک از این خانواده است که از ۱۲۷۰ مسیحی در آلمان عنوانی داشته اند، مؤبد السلطنه سفیر اول ایران در آلمان به تقلید خودش را فن ارفن معرفی کرد که از مضافات اربیل است، بالجمله تولد بیسمارک اول آوریل ۱۸۱۵ است، سال انقراض دولت ناپلئون اول، تحصیلاتش در قعه بوده است، در انجمنهای سیاسی عضویت داشته است، در ۱۸۵۹ به بطره در ۶۲ سفیر پاریس بوده است، در این سنه برای صادرات احضار شده است. به اتفاق اطریش، شلزویگ را از دانمارک منتزع نمود، پس از استعقای بیسمارک، گیوم دوم گاهی اشاره به اشتباهات او می کرد، در تقعی بیسمارک گفت در ایراداتی که به من وارد می آورد غفلت دارند که من تنها خودم (شماره به گیوم اول است) در سنه ۱۸۷۱ امپراطوری موروشی آلمان را برقرار کرد، در کنگره برلین ریاست یافت و قدمهای برجسته در راه صلح برداشت، اعضای آن کنگره را از موم ساخته نمایش دادند، روزی به تماشا رفتیم، در هشتصد و هفتاد و نه معاهده با اطریش و مجاز صورت بست، در ۱۸۸۳ ایتالیا داخل شد، گیوم دوستی روس را با اطریش ترجیح می داد بر دشمنی انگلیس می افزود، بیسمارک مخالف شد، آخر به فکر تدارک مستملکات افتاد و از توسل ناصرالدین شاه استفاده نموده، در جشن هفتاد سالگیش دو میلیون و بیسم مارک هدایا به او فرستادند، از آن مبلغ ملک اجدادی خود



بیسمارک صدراعظم آلمان



را خرید که از دست رفته بود، مبلغی صرف امور عام المنفعه کرد. با گویم دوم بر سر حمایت کارگر و مسائل دیگر اختلاف حاصل نمود. در ۱۸۹۰ استعفا کرد و در ۳۰ ژوئیه ۱۸۹۸ قلم و زبان در کشید و فروست. دونوبت مورد حمله و ترور شده بوده است. خاطراتش طبع شده است. (۷)

هفتن روایا

[دستخط ناصرالدین شاه]

شب پنجشنبه ۱۹ شهر شعبان ۱۲۹۱ [در قصر قاجار سنه ایت نیل

در عالم رؤیا دیده شد که اسباب جنگی با قشون عثمانی مهیا شده است و بالاخره جنگی شد، در دقیقه اول جنگ، قشون عثمانی شکست خورده فراری شدند و یونس ییزمرک صدر اعظم دولت پروس در قشون عثمانی با آنها شرکت داشته است (او امیر ما شده بود. او را آوردند حضور، مترجم فرانسه جوانکی از اهل ایران میان ما و او مترجمی می کرد، ییزمرک بسیار خجلی و شرمسار بود و خنده می کرد و بسیار خجالت داشت که هم امیر ما شده بود، هم شریک عثمانی ها بود، از من خجالت می کشید. من گفتم که اگر چه شما امیر شده اید و در جنگ گرفتار شده اید و به این هیت شما را می بینم، اما باز هم خیلی خوشحال هستم که تجدید ملاقاتی با شما کرده ام. او هم جواب داد که من هم بسیار خوشحال هستم، از حضور آمدن، بعد من گفتم به صاحب منصبان و قشون خودمان که طرف دیگر قشون عثمانی را هم که شکست خورده اند تعاقب بکنید و آنچه صاحب منصب و سردار و توپ و غیره دارند بگیرید، همه را امیر بکنید. خواب از اینها که نوشتم بسیار مفصل تر بود، اما مختصرش همین است که نوشتم لایعلم الغیب الا هو خداوند تعالی ان شاء الله به خیر بگذارند.

۲ - رؤیائی که تعبیر شد

ناصرالدین شاه در سال ۱۲۹۰ ه. ق. هنگامی که از سفر اول فرنگستان به تهران بازگشت، مواجه با مرگ مادرش مهدعلیا گردید. چنانچه در خاطرات روز دوم شعبان همان سال در شرح روود خود به تهران و چگونگی داخل شدن به اندرون و ملاقات با زنان حرم چنین می نویسد:

... قدری در حوض گرد و خاک و غیره شسته، رختی عوض کردیم. و فتم اندرون، کل خواجه ها، غلام بچه ها، همه بودند. وارد اندرون که شدم چشمم سیاه شد، یک جوری زنها و غیره به نظر ما آمدند که همچو چیزی نمی شود. عجیب، غریب، اکثر رانمی شناختم، همه رخت سیاه و بد پوشیده بودند. عزت الدوایه بود، کتیزها، بچه ها و غیره روی هم ریختند (۸).... و در خاطرات روز بعد نیز چنین نقل می کند:

هر قسم مسجد شاه، کل شاهزاده ها، ملاها و غیره و غیره، موزیکان عزا و غیره و غیره، همه بودند، بسیار بسیار بسیار. به من یاد گذشت، بعضی والده شاه را با کمال جلال حرکت داده، به حضرت معصومه قم به



مهد علیا مادر ناصرالدین شاه

صحابت اعتضاد السلطنة (۹) و غیره فرستاده شد که جنب مقبره شاه (۱۰) مرحوم دفن بکنند.

انالله وانالیه راجعون

آن که نمرده است و معبردتویی

و بالاخره در انتهای خاطرات همین روز روایی را که قبیل از سفر فرنگستان بروی حادث شده بود و تعبیر شد چنین نقل می کند:

قبل از سفر فرنگستان که به شکار جاجرود رفته بودم، در جاجرود خوابی دیدم که از این قرار است و تعبیر عجیبی در آخر شد که از امور غریبه است:

مثن روایا

[دستخط ناصرالدین شاه]

چون فرهاد میرزای معتمدالدوله حاکم کردستان را احضار تهران کرده بودیم که در غیاب ما که به فرنگستان می رویم در تهران باشد، هنوز نرسیده بود تهران، در خواب دیدم در فالاری ایستاده ام، جمعی از وزرا هم ایستاده اند، معتمدالدوله هم وارد شده است. تازه از کردستان، در دستش لوله کاغذ بزرگی است، سرش را هم پایین انداخته حریف می زند. اشاره کردم که لوله کاغذ را بده بینم چه چیز است، انکار داشت از دادن، بالاخره گرفتیم. باز کرده دیدم اشکال تشریفات نعش شخص محترم بزرگی است که می برند دفن کنند. در عمارت ها و کالسکه و عزاداری بزرگی است. از خواب که برخاستم، بسیار واهمه کردم و از عاقبت آن ترسیدم. در آخر که از فرنگستان آمدم بیتهای معتمدالدوله را با تشریفات عزای والده مرحومه در مسجد شاه دیدم. لاله الاالله. عجب خوابی بود. (۱۲)

۳. روایای تفأل با قرآن

مثن روایا

[دستخط ناصرالدین شاه]:

خوابی است که شب ۲۷ محرم سنه ۹۸ دیده ام

شب پنجشنبه ۲۷ محرم ۱۲۹۸ در خواب دیدم، قرآن بزرگی است «ترجمه فارسی هم در زیر کلام الله است» در جلو من، برداشته استخاره و تفأل کردم، گفتم خدایا، می خواهم بدانم با من انقذات و همراهی داری یا نه، همین که باز کردم، ترجمه فارسی استخاره کلام الله این بود: خدایه پیغمبر می فرماید که من هرگز شما را فراموش نخواهم کرد و هیچ چیز از شما مضایقه نخواهم داشت. [۹۳/۳ ماورعک ربک و ما قلی]

بعد من همان دقیقه در خواب به این مکان استخاره نشانه گذاشتم. قلمدان، کاغذ خواستم که این عبارت را بطور یادداشت بنویسم. نشانه قرآن برهم خورد، من خیلی متفکر شدم، هر قدر خواستم دوباره آن مکان را پیدا کنم. نکردم، اما عبارت در خاطرم بود. بعد شیخ کوره آنجا دیده شد، به او گفتم، او آیه مبارکه و سوره را خواند، از بهر، و خاطر خودم هم بود، شیخ هم به یادم آورد.

از خواب برخاستم، متصل خاطرم بود، تا نوشتم

سنه ۹۸ لوی نیل

۴. روایای محبوب از دست رفته

حیران ملقب به فروغ السلطنه، تجمین زن عقدی ناصرالدین شاه بود که ناصرالدین شاه در جوانی دل به او باخت. این دختر زیبا که از اهل تجریش بود، چنان شاه را اسیر عشق خود ساخته بود که شاه در کنار وی همسران دیگر خود را از یاد برده و آتش حسادت را در دل خسته آنان افروخته بود. (۱۳)

این دختر ابتدا صیغه شاه بود ولی شاه که فریفته وی بود علیرغم داشتن چهار همسر عقدی تصمیم گرفت او را به عقد دائم خود در آورد، لذا مجبور شد که یکی از چهار همسر خود را طلاق دهد و او ستاره



خانم بود، وی که از شاه سه فرزند داشت مطلقه شد، عقد او را به فروغ السلطنه دادند او را صیغه کردند، مدتی بعد ستاره خانم مطلقه از اندرون خارج و به همسری شخصی دیگر درآمد. (۱۴)

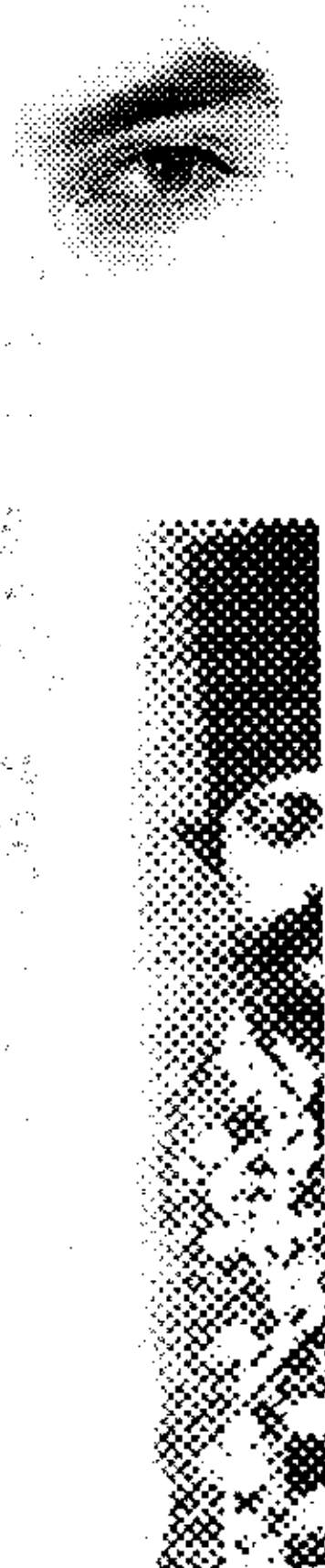
جیران با فروغ السلطنه از رامشگرانی بود که در اندرون و در بساط مهدعلیا به هنرنمایی و رقص و موسیقی می پرداخت، وی که به قول میرزا علی خان امین الدوله از دونان و دهقان زادگان شمیران بود، چنان شاه جوان را فریفته خود ساخته بود که برخلاف سنت درباری که مادر ولیعهد باید از بزرگ زادگان و شاهزادگان می بود، شاه شیفته را وادار ساخت که دو فرزند پسری که وی به دنیا آورد، رسماً به ولیعهدی منصوب نماید و در این رابطه میرزا آقاخان نوری که در آن زمان صدراعظم بود از طریق این که نسبت محمدعلی تجریشی پدر جیران را به هلاکو خان مغول پیوست، به ولیعهدی پسران او مشروعیت داد تا به این وسیله در دل معشوق شاه راه یابد و مقام خود را دوام و استحکام بخشد، اما تیر تندبیر او خطا کرد و هر دو ولیعهد در کودکی به کام مرگ افتادند و متعاقباً کینه میرزا آقاخان در دل فروغ السلطنه جای گزید. (۱۵)

از دستگاه عظیم و شکارهای جیران در جاجرود حکایتها نقل شده، چنانکه روایت است که او هنگام سواری چکمه به پای کرد و رو بنده را گرد سر بیچیده به چالاکانی بر زمین می نشست، گروهی انبوه از تفنگدار، قویشیان، نوکر و چاپلوس در رکابش سوار می شدند و از دور همه را گمان می رفت که کبکبه شاهانه است، در شکار گاه قوش مخصوص خود را که «غزال» نام نهاده بود به دست می گرفت و بر پشت اسب قزلی گلگون بنام «آهو» به قله کوه می رفت و شهباز را در پی کبک می افکند و به هر کس که صیدش را سر می برد یک امیر یال می بخشید، روزی در قرق سلطنتی شاه از سوئی و جیران از سوی دیگری به شکار رفتند، در راه سواران همراه شاه، رفته رفته از گردش پراکنده شده به همراهان جیران پیوستند، شاه که متوجه این حال بود، چون به پشت سر نگرست چند تن را در رکاب خویش دید و بجای آنکه بر هم آید از رضایت خاطر خنده ای کرد، آنگاه رکاب کشید و خود نیز به جیران پیوست، ولی چندی نگذشت که چرخ گردون با او سر ناسازگاری گذاشت و جیران که در اوج زیبایی و خوشبختی بود به بیماری درمان ناپذیر مبتلا شد. (۱۶)

وی در سفر معروف ناصرالدین شاه به چمن سلطانی و آذربایجان در سال ۱۲۷۵ ق. همراه شاه بود، در آنجا بود که حالش به وخامت گرایید به نهران باز گردانده شد (۱۷)، شاه پس از بازگشت روزی چند ساعت در کنار بستر بیمار محبوس می نشست و بیشتر داروهارا به دست خویش به وی می خوراند، سرانجام پزشکان در علاجش فروماندند، روزی که جیران و امین دقایق تلخ و شیرین زندگی را می گذرانید، شاه لحظه ای از بالینش دور نشد و چون آخرین دم بر روی لبان بیرنگش سرد شد، همسر تاجدار بر جسد بی جان دلدار زار گریست...

دوستعلی خان معیرالممالک در مورد آرامگاه جیران چنین نقل می کند:

«چندی پس از مرگ جیران صدارت بر حاج میرزا حسین خان مشیرالدوله مقرر گردید، پدرم که یکی از مناصبش خزانه داری بود روزی نزد صدراعظم رفت و او را سرگرم متعادل ساختن درآمد و خرج دولت و حذف مخارج اضافی یافت، از جمله بر حواله مصرف و روشنائی و آبادارخانه آرامگاه جیران خط بطلان کشید و پدرم ناگزیر از آن پس از پرداخت حواله مزبور خودداری کرد، روزگاری بر این ماجرا گذشت تا آن که نیمه شبی پدرم را از خواب بیدار کرده به وی گفتند یک تن فرانس شاهی آمده و اظهار می دارد که فوری احضار شده اید، پدرم سخت بیمناک شده به شتاب لباس پوشید و خواجه سرای حامل پیام را از پی اسب به اصطبل فرستاد، ولی چون از اندرون بیرون رفت و اسب هنوز حاضر نبود فرانس شاهی گفت که دیگر جای درنگ نیست، پدرم ناچار پیاده رهسپار شد و اسب را در نیمه راه به او رساندند، در بین راه فرانشی دیگر شتابان رسیده گفت: «شاه سخت بی تاب است هر چه زودتر خود را برسانید، هنگامی پدرم دوان و نفس زنان به حضور رسید که شاه با جامه خواب و شبکلاه در نارنجستان قدم می زد و به دیدن او فریاد برآورد: «معیر، مگر مخارج مقبره جیران را نمی پردازی؟» پدرم گفت: «صدراعظم آن را حذف کرده»، شاه با صدایی گرفته و لرزان گفت: «او بسیار بی جا کرده، فردا خود رفته آنجا را از نو دایر ساز و مانند گذشته مخارج لازم را پرداز.» آنگاه اندک زمانی در فکر فرو شده باز گفت: «ساعتی پیش جیران را به خواب دیدم که در باغی می خراید و چون به وی نزدیک شدم از من روی بگردانید و از روی گله گفت: «عشق و سوگندهای وفاداریت این بود؟ هرگز باور نداشتم که بدین زودی فراموش کنی و آرامگاهم را غاریک و متروکی گذاری!» شبی در اندرون شاهی نزد مادر بزرگم تاج الدوله نشسته بودم که پیر زالی از در درآمد، تاج الدوله به وی مهربانی بسیار کرد و نزدیک خود جایش داد، من در شگفت شدم که تازه وارد کیست که چنین می نوازند!





در این اندیشه بودم که ناگاه شاه با عصایش پرده اطاق را یک سو زده به درون آمد و همین که چشمش به پیر زال افتاد از روی ضعف فریاد بر آورد، هالانته جیران کجا هستی و چه می کنی؟ حالت چطور است؟ زن سالخورده در جواب گفت: قربان، عللیل شده ام و از ترس سرما کمتر از خانه بیرون می آیم. شاه را لحظه ای آثار اندوه در چهره بدید آمد، آنگاه لباده ترمه سفید گرانبهائی را که بر دوش داشت برداشته بر شانه زایل افکند و از روی نوازش دستی بر پشت او زده هر چه سکه زر در کیف زنجیری زرین داشت در مشت وی ریخت و گفت:

ز حنات ترا هرگز فراموش نمی کنم، همیشه نزد مایا، چون شاه بیرون رفت نایح الدوله در گوشم گفت: این پیرزن پرستار جیران بود و تادم و واپسین در یالین او به سر برد. (۱۸)

ناصرالدین شاه هرگز لقب جیران (فروغ السلطنه) و اجازه سکونت در عمارات او را به کسی نداد، گاه خود بدان خلوت انس رفته، زمانی با فکر روزگار گذشته و یادگارهای بازار دست و فته همدم و همداستان می گشت. (۱۹)

وقتی هم که ناصرالدین شاه در حرم حضرت عبدالعظیم نیر خورد، به زحمت خود را به اطاق منیره جیران رسانیده و سر تسلیم بر آستان عشق و محبت نهاد و در آستانه محبوب دست از حیات کشیده، دیده فرو بست. (۲۰)

بیست و سه سال بعد از مرگ معشوق، ناصرالدین شاه چنین می نویسد:

مثنی رؤیا

{ دستخط ناصرالدین شاه }

شب جمعه ۱۰ شهر ربیع الثانی او آخر لوی نیل، حوت، در جاجرود خواب دیدم شمس الدوله گفت، فروغ السلطنه هر یضه نوشته است، دم در است، آوردند، عمارت و باغی بود خیلی خوب من خیال کردم که روی پاکت مهر فروغ السلطنه خواهد داشت. وقتی که پاکت را گرفتم دیدم مهر کوچک مربع یا الله به خط خوش دارد و خود پاکت هم از پاکتهای قدیم است که از خود کاغذ منقش است. سر پاکت هم همان عبارت محرمانه را نوشته بود.

تومان آغا (۲۱) و زن هاپشت ما زیاد بودند، تومان آغا مطلب روی کاغذ را می خواند، من دیگر پاکت را باز نکرده ام که ببینم چه نوشته است.

ناصرالدین شاه عکس پاکت را کشیده است که روی آن نوشته شده است: «از مطلب این کاغذ هیچکس مطلع نشود»
یا الله

۵ - رؤیای مقابله با خصم نیرومند

جنگهای ایران و روسیه که در دو دوره ده ساله و دو ساله در فواصل سالهای ۱۲۲۸، ۱۲۲۸ و ۱۲۴۱، ۱۲۴۳ و ۱۲۴۳ ق. روی داد و به انعقاد معاهده ترکمان چای منجر گشت، یکی از مهم انگیزترین و سرنوشت سازترین حوادث تاریخ کشور ما به شمار می رود که بر طبق آن بخشی از بهترین سرزمینهای این کشور به تصرف بیگانه درآمد و علاوه بر آن امتیازات گوناگون دیگری به کشور فاتح داده شد که در اثر آن ضربه ای هولناک و جبران ناپذیر به ملک و ملت وارد شد. لذا چنین به نظر می رسد که سلاطین قاجار نیز در آرزوی باز پس گرفتن ولایات از دست رفته به سر می بردند، ولی گویا آن طور که از رؤیای ناصرالدین شاه برمی آید احساس ضعف در مقابل خصم نیرومند چنان بوده که فقط دستی از عالم غیب امکان مقابله با دشمن را فراهم می آورده است. چنانچه ناصرالدین شاه ۶۰ سال بعد از انعقاد معاهده ترکمانچای در خاطرات روز دوشنبه هفتم ربیع الاول ۱۳۰۳ ق. می نویسد:

مثنی رؤیا

«المشبه که خوابیدم، خواب عجیبی دیدم، لازم است اینجا بنویسم. دیدم سواره در مملکت قفقاز روس می روم، یک نفر مرد پدیده جلو من می رود، مثل اینکه راهنمایی می کند و بلندی می کند، من هم



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

پی نوشتها :

با او طرف صحبت می شوم، از عقب صدائی از مهمان دار روسها که با من است آمد که این مرد احسان خان نخجوانی است که باعث شکست ایرانیها از روسیه شد، چرا حالا هم صحبت شما شده است و به او التفات می کنید من به او گفتم بر گرد به عقب و برو، یعنی احسان خان بعد داخل حیاط (۲۲) و دالان و اطاقی شدید، توی اطاق مثل تیر و میخی در دست من بود، خواهر احسان خان در آن اطاق بود، او را خوباننده، سیخ رافرو بردم به او، مثل یک کتابی شد که سیخ من او را سوراخ کرد و این عمل طوری بود که من باروسها یعنی مخصوصه کرده ام. از اطاق که آمدم بیرون، توی حیاط دم در، حاجی معتمدالدوله را دیدم ایستاده است، به من گفت چرا این کار را کردی و با دولت روس به چه جرات و اطمینان بروم زدی، گفتم به اطمینان این که دو کروور سواره از عالم غیب الان در صحرا حاضر شده اند و بنا کردم از حیاط بیرون رفتن. در آخر حیاط، حاجی ابوالحسن معمارباشی و یکی از نوکرهای دیگر را دیدم، پوسیدم در صحرا سواره و قشون چقدر است، گفتند بقدر چهار کروور سواره ایستاده است، بیرون که آمدم تمام صحرا و محوطه را از اشخاص عجیب غریب، خوش صورت، خوش لباس دیدم، به همه آنها از شدت تعارف که می کردم سرم را خم می کردم، آنها هم همه به من سر فرود می آوردند و اظهار عبودیت می کردند. تمام صحرا از سواره و قشون سیاه شده بود، تا رسیدم به جمعی که سردار این سیاه بودند و نشسته بودند روی صندلیها و همه طوری خوش صورت و خوشگل بودند که به حد وصف نمی آید و بخصوص یکی در وسط نشسته بود، آنقدر وجیه و خوش سر و صورت و زلف و قد و ترکیب بود که امکان ندارد کسی به تصور بیاورد، جلو او ایستادم، همه به من نگاههای خوب می کردند، دیدم بدرالدوله نزدیک این خوش صورت وسطی ایستاده است و می خواهد با او شوخی و مزاح کند و او تبسم می کند، اما خوشش نمی آید، دست به سینه بدرالدوله زدم و بد گفتم و او را دواندم، قدری جلو آنها ایستادم و همه آنها برای امداد من حاضر شده بودند، بیدار شدم. (۲۳)

لازم به توضیح است که احسان خان نخجوانی شخصی بوده که در جنگ دوم ایران و روس (۱۲۴۱-۱۲۴۲ق) از طرف عباس میرزا فرماندهی قلعه عباس آباد که از مهمترین قلاع نظامی ایران بوده است را به عهده داشته است، وی بجای خدمت، به وطن خود خیانت کرده و با ژنرال پاسکویچ فرمانده کل قوای روس علیه کشور خود سازش نموده. قلعه را بر روی دشمن گشود و تسلیم پاسکویچ کرد. پاسکویچ نیز این شخص خانن را هم از برای این خدمت به او و خیانت به کنوزش به حکومت نخجوان منصوب نمود. (۲۴)

۱- فریاد، اساس شخصیت هر کس را، در مسیر باطن یا ناخودآگاه (unconscious) او می داند. این ناخودآگاه، هسته مرکزی وجود ما است. اگر این ناحیه را از نظر دور بداریم، شناخت انسان، مبسر نخواهد بود. مثلاً اگر تصور شود که حجم توده های بخی که بر روی دریاها و شمالی ستار است، همان حجمی است که از آب بیرون است، خطای فاحشی است. چه، عمده حجم یخ بعضی هفت برابر آنچه از آب بیرون است، در آب فرو رفته و از نظر بازدید می باشد. خلاصه، همین ناحیه بر از سر او و ناشناخته است که شخصیت و منش اصلی انسان را تعیین می کند و گاهی دامنه هوشناختها و جزو مدعای همین دریا است که به قسمت خود آگاه هم کشیده می شود. مبله های ناخودآگاه و آیس رانده، همه، به ناخودآگاه رانده می شود. یعنی اگر از فضای منی، بیامانگی مواجه شود، از آن جلو گیری به عمل آید، نژادی در گری می شود و آن من، عقب زده و آیس رانده (Herold) می شود و به قسمت ناخودآگاه می گوید. (دکتر محمد خوانساری، جزوه تاریخ روانشناسی ناخودآگاه، ۱۳۵۲، ص ۸۳)

۲- دکتر محمد خوانساری، همان، صص ۱۶، ۱۷.

۳- آرشی فو و هم زمان از یاد رفت، ترجمه دکتر ابراهیم اعانت، انتشارات مروارید، تهران، ۱۳۶۹، صص ۳۶، ۳۷.

۴- See: WWW.germanembassy.iraq.org/news/58July0909.htm.

۵- See: Webster's Biographical Dictionary Meriam - Webster, G & C Meriam Company, Publishers, Massachusetts.

۱۹۸۰، p. ۱۵۳.

فرورنامه خاطرات ناصرالدین شاه در سفر او، فرنگستان، به کوشش فائمه قاضیه سازمان اسناد ملی ایران، تهران، ۱۳۷۷، صص ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۳.

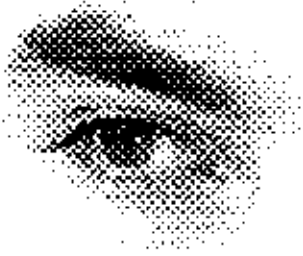
۷- حاج مهدیقلی هدایت (مخبر السلطنه) خاطرات و خطرات، انتشارات روان، تهران، ۱۳۷۵، ص ۳۹.

۸- فرورنامه خاطرات ناصرالدین شاه در سفر او، فرنگستان، همان، ص ۳۹۹.

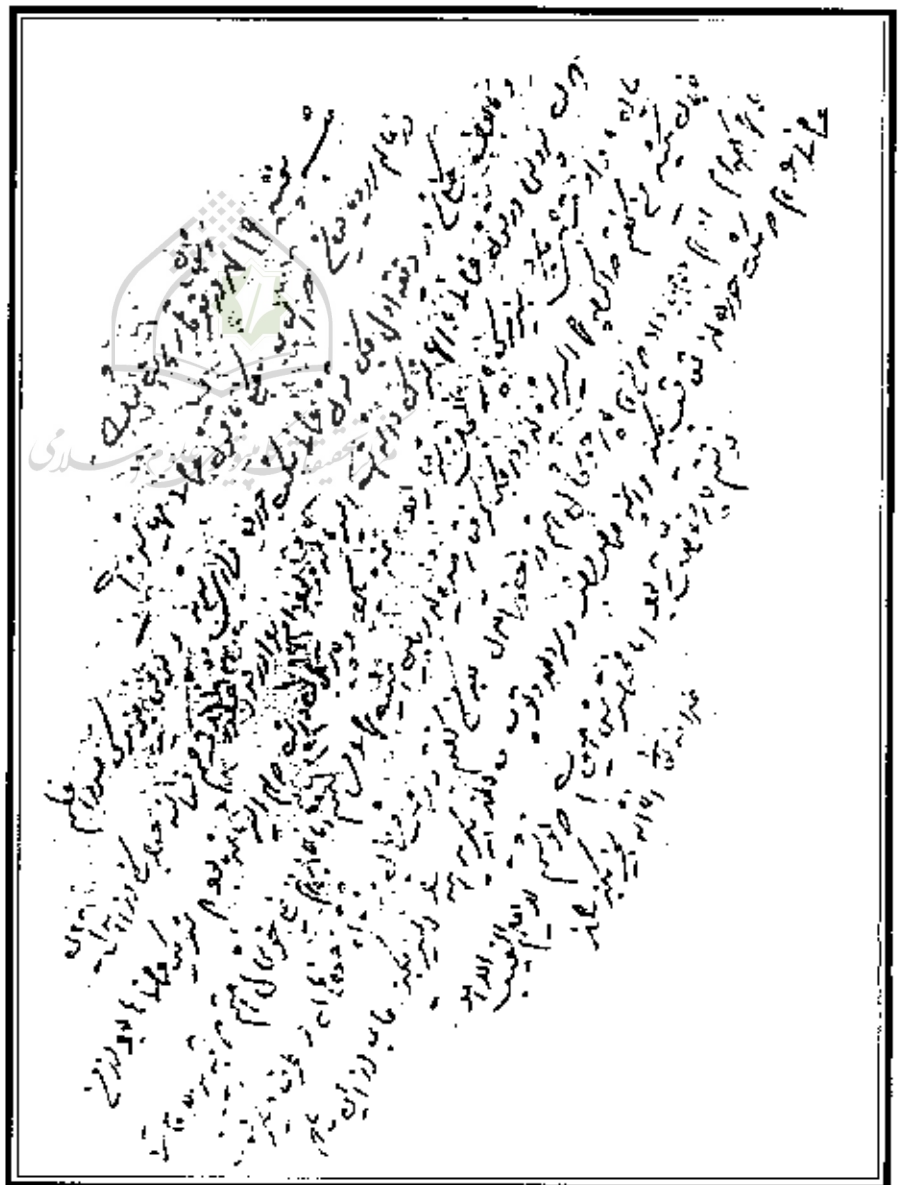
۹- مهدیقلی میرزا (مخبر السلطنه) (سازمان اسناد ملی)، وزیر علوم.

۱۰- امپوز، محمد شاه قاجار است که شوهر مهد علیا بوده است.

۱۱- فرورنامه خاطرات ناصرالدین شاه در سفر او، فرنگستان، همان، ص ۳۹۵.



- ۱۲ روزنامه خاطرات ناصرالدین شاه در سفر اول فرنگستان، همان، ص ۳۹۶
- ۱۳ دوستعلی خان معیرالممالک، همان، ص ۳۸
- ۱۴ روزنامه خاطرات محمد حسن خان اعتمادالسلطنه، به کوشش ایرج افشار، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۵۶، صص ۵۲۸ و ۵۲۹
- ۱۵ خاطرات سیاسی میرزا علی خان امین الدوله، به کوشش حافظ فرمانفرمایان، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۷۰، صص ۱۱ و ۱۲
- ۱۶ دوستعلی خان معیرالممالک، یادداشت‌هایی از زندگانی خصوصی ناصرالدین شاه، نشر تاریخ ایران، تهران، ۱۳۶۹، صص ۳۹، ۳۸
- ۱۷ خاطرات سیاسی میرزا علی خان امین الدوله، همان، ص ۱۳
- ۱۸ دوستعلی خان معیرالممالک، همان، ص ۴۰
- ۱۹ دوستعلی خان معیرالممالک، همان، ص ۶۰
- ۲۰ عبدالحسین نوائی، ویسعدهای ناصرالدین شاه، مجله یادگار، سال سوم، خرداد ۱۳۲۶، صص ۵۲، ۵۷
- ۲۱ آتومان آغا، ملقب به فروغ الدوله، دختر ادیبه شاعر و زیبای ناصرالدین شاه است که خطی خوش داشت و بسیاری از صفحات خاطرات ناصرالدین شاه به خط او است. وی، به همسری مهدعلی خان مجدالدوله در آمد و عشق این زن به همسرش، زیاده خاص و عاقل بود ولی در جوانی، گرفتار بیماری سل شد و درگذشت.
- ۲۲ اصلی، حیات.
- ۲۳ سازمان اسناد ملی ایران، اسناد بیوات، خاطرات روز دوشنبه هفتم ربیع الاول ۱۳۰۳ ناصرالدین شاه.
- ۲۴ مهدی یامداده، شرح حال رجال ایران، انتشارات زوار، تهران، ۱۳۶۸، ج ۱، ص ۷۵





رتبه بر خاتم غیبی علیهم السلام که در مکه متجاوز بودی بر من بفرمود
 یاد بودی می شناسی که گفتند تا آنکه بعد از مدتی من چون با او طرف صحبت را شنیدم از عقب سزا ترا نهاد
 در روی ما و بانی که بعد از این روز از من نخواستن تا آنکه بعد از آنکه پدید آمدند از من نخواستند
 عیب ما در صحبت ما نامه که در ما بر اهدا نکند و از ما بگویم و بر من بگویم و از ما بگویم و از ما بگویم
 بعد از این صحت و در اول و اول است که قرآن را در هر روز می خواند و از هر روز در هر روز می خواند
 در آن روز که اول در هر روز می خواند و از هر روز در هر روز می خواند
 در هر روز که اول در هر روز می خواند و از هر روز در هر روز می خواند
 در هر روز که اول در هر روز می خواند و از هر روز در هر روز می خواند
 در هر روز که اول در هر روز می خواند و از هر روز در هر روز می خواند
 در هر روز که اول در هر روز می خواند و از هر روز در هر روز می خواند
 در هر روز که اول در هر روز می خواند و از هر روز در هر روز می خواند



توضیح ضروری :

در شماره گذشته گنجینه اسناد (۴۴) در مقاله « حاج ملاهادی سبزواری از نگاه و قلم ناصرالدین شاه »
 عبارتی هنگام چاب از قلم افتاده است که به شرح ذیل تصحیح می گردد:
 - صفحه ۳۳ بعد از آخرین سطر و آخرین کلمه : ... غایبی وی خیلی بیشتر از هزینه اش بود، در غیاب
 طلاب نیازمند چند تومان و گاهی ده تومان، در اطاق آنها می گذاشت، بدون این که خود را معرفی نماید. به
 قراری که شهرت دارد حاجی ...
 - صفحه ۳۵ بعد از آخرین سطر و آخرین کلمه : ... گاو و یک باغچه بود، در فصلی انگور، تمامی طلاب
 را نزد آنجا دعوت می کرد، در ایام عید غدیر به هر یک از فقرای سادات یک قرآن و دیگر فقرائیم قرآن به رسم